

کومه له و سازمان زحمتکشان



رحمان حسین زاده

بود، تا باتعرضی سیاسی و همه جانبه و با سروسامان دادن به قطبی چپ عرصه را بر جناح راست و ناسیونالیست به سرکردگی مهتدی - ایلخانی تنگ کند و بار دیگر مسیر سیاسی کومه له را به طرف گذشته چپ و کمونیستی و در مسیری رادیکال رهنمون شود. این رهبری باردیگر عجز و ناتوانی مژمن خود را از چنین سنگر بندی نشان داد. جویبهای محدود به تعرض سیاسی طرف مقابل و اقدامات تشکیلاتی، نه تنها نتوانست چاره ساز باشد، اتفاقا این وضعیت، مهتدی - ایلخانی را به صرافت تعیین تکلیف خود در خارج از چارچوب سازمانی تشویق کرد.

شکل گیری "سازمان زحمتکشان" در بطن تحولات سیاسی بیش از یکدهه اخیر در جامعه کردستان و تاثیرات این تحولات در کومه له

مورد بررسی قرارگیرد. رهبری خواب آلود کومه له، با دسترسی به "جعبه سیاه" (دیستکت کامپیوتری حاوی مکاتبات توطئه مشترک مهتدیها - ایلخانی تحت هدایت طالبانی) چرتش پاره شد. معلوم شد عبدالله مهتدی و همفکرانش برای یک کاسه کردن قدرت در کومه له به نفع خط مشی ارتجاعی و ناسیونالیستی خود قصد کودتای تشکیلاتی و خالی کردن زیر پای دبیر اول کومه له (ابراهیم علیزاده) و رهبری منتخب آن سازمان را داشتند. این واقعه ظاهرا تحرکی را ایجاد کرد اما عمدتا تحرکی ضعیف، دفاعی و تشکیلاتی.

در آن مقطع رهبری کنونی کومه له اگر تعهدی نسبت به گذشته چپ و کمونیستی کومه له میداشت، و واقعا از نظر او سیاستهای مصوب کنگره ششم کومه له جایگاهی میداشت، فرصتی دیگری پیدا کرده

جنگ و نزاع تبلیغاتی بکشانیم. همین جا و از جانب حزب کمونیست کارگری میخواهم تاکید کنم، ما مدتهاست چنین انتظاری از کومه له نداریم، میدانیم مدتهاست که "قاچ زین" را چسبیده اند و از برکت آن هر بار هم مشغله های "مهمتر" پشت سر گذاشتن عوارض انشعابات اتفاق افتاده و آرایش مجدد درونی برای انشعاب بعدی مجال پرداختن به چنین "نزاعهای تبلیغاتی" را به آنها نمیدهد. پرداختن به این اطلاعیه اهمیت زیادی ندارد، اما لازم میدانم به این مناسبت سیاست شناخته شده ناظر بر این اطلاعیه و مشخصا برخورد کومه له به سازمان زحمتکشان و سرنوشت و عاقبت کومه له

یک دنیای بهتر،
برنامه حزب
کمونیست کارگری
را بخوانید و آنرا
وسیعا در میان
دوستان و آشنایان
خود پخش کنید!



سر دبیر: ایرج فرزاد
iraj_farzad@yahoo.com

تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۵۵۵۰۸۵
فاکس: 00448701687574

آدرس:

K.F.K.S
Box 15203
104 65 Stockholm

پست گيرو: ۱۶۷۸۴۷۱-۲

رادیو انترناسیونال

هر شب

۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه

بوقت تهران

طول موج

۳۱ متر برابر با

۹۹۴۰ کیلوهرتز

تلفن:

۰۰۴۴ ۷۷۱ ۴۶۱ ۱۰۹۹
اطلاعات و پیامگیر رادیو:

۰۰۴۴۲۰۸۹۶۲۲۷۰۷

روزهای یکشنبه

نیم ساعت به

زبان کردی

صفحه ۲

در باره تحرکات و جنبشهای اجتماعی در ایران و کردستان (۲)

(سخنرانی مظفر محمدی در جلسه شورای کادرهای تشکیلات کردستان حزب کمونیست کارگری ایران)

باشیم، جنبش دانشجویی چپ راه بیندازیم، بی حجابی و بدحجابی بکنیم، در اتوبوس مختلط بنشینیم، سندیکا و کانونها و نهادهای قانونی و علنی درست کنیم، مجمع عمومی کارگری راه بیندازیم، جنبش حقوق مدنی و سازمانها و نهادهای مدافع جامعه مدنی درست کنیم، آکسیون سازمان بدهیم، در کارخانهها و ادارات دولتی تحصن کنیم، تظاهرات و راهپیمایی راه بیندازیم و خلاصه حزب رهبر مبارزات مردم باشیم.

ما باید این کار هارا تضمین کنیم. حضور علنی- اجتماعی حزب و رهبری مبارزات در همه عرصهها، حضور در محل با آدهمایش، پررژها و ساختار و نهادهای مبارزاتی و با شعارهای به شدت رادیکال و سکولار...

(سازمان حزبی که در اینجا مورد بحث من نیست اما باید بخش

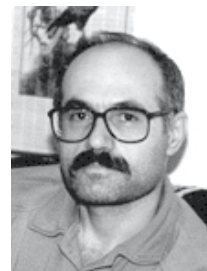
صفحه ۴

قرار بگیرد. وقتی به خودمان نگاه کنیم با وجود حرف و افق روشن و آرمانهای سیاسی و اجتماعی بدون شبهه ابزارهای رساندن آنها و دسترسی مردم به ما بسیار محدود است. با رفع این کمبودها و ایجاد ساختارها و نهادهای متعدد، افق و سیاستهای ما در جنبش سرنگونی به سرعت دست بالا پیدا میکند. علاوه بر آن در بعد آکسیونی هم، ما باید رهبر مبارزات مردم باشیم، فقط حرف نه. به معنای عمل مداوم، اعتراضات عمومی همیشه بوده و بخصوص حالا مداوم هست. اما هم بینش حاکم بر این اعتراضات و هم رهبری عملی آن مسیر آنها را تعیین میکند. قرار گرفتن در رهبری این مبارزات یعنی:

نافرمانی را دامن بزیم، قانون شکنی را مداوم بکنیم، علیه مذهب و علیه شاخه های دیگر اپوزیسیون

جنبشهای موجود هست. دمکراسی خواهی غربی و رادیکالیسم کمونیسم کارگری و مشخصا در کردستان ناسیونالیسم کرد مهر جریانات و احزابشان را بر تفکر و جنبشهای اجتماعی میزنند. به نظرم این دو جریان به اضافه ناسیونالیسم کرد در کردستان میتوانند صاحب جنبشهای اجتماعی در ایران و کردستان بشوند.

اما در جدال گرایشات درون جنبشهای اجتماعی باید تفاوتها روز بروز شفافتر بشود و این کار بر عهده ما است. ما این سرمایه را داریم. اما هنوز بین جنبشهای اجتماعی موجود با آن خصوصیات و با آن وسعت نیروی اجتماعی و اشکال متنوع مبارزه و در عین حال پراکندگی با سیاست و حزب آلترناتیو فاصله وجود دارد. حزب باید در موقعیت رهبری این جنبشها



جریانات و احزاب سرنگونی طلب و جنبشهای اجتماعی در ایران

جنبش سرنگونی خواهی بخصوص بخش آگاه آن چشم و توجهشان به احزاب سیاسی سرنگونی خواه است. تا آنجاییکه حضور دارند و موثرند. علیرغم اینکه اپوزیسیون سرنگونی طلب هنوز در راس و رهبر اعتراض و جنبش معینی نیست اما مهر آنها بر

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کومه له ۰۰۰

بوجود آمد،

به قول ایرج فرزاد "سازمان زحمتکشان محصول درجه چندم نظم نوین جهانی است". در پرتو نظم نوین جهانی کردستان عراق به اردوگاه تحت‌الحمایه سازمان ملل تبدیل شد. گماردن اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق (پارتی) بر گرده مردم، تحت نام "حکومت هیرم" یا به قول رهبری کومه له "حکومت نوین" در این بطن اتفاق افتاد. عبدالله مهندي از همان سال ۱۹۹۱ به طرز عجیبی شفته این وضعیت شد و قید حزب کمونیست ایران و گذشته را زد و با ذوق زدگی از دورنمای قدرتگیری "دوستان" کرد خود، قطعنامه ارائه کرد. رهبری کومه له اگر چه نه بشدت عبدالله مهندي، اما در همین ذوق زدگی سهیم بود و در کمپ وی ایستاد و به این معنا با دست خود ریشه این باند انشعابی و کودتای مهندي - ایلخانی را کاشت.

همانطور که در قطعنامه اخیر حزب تاکید کرده‌ام: انشعاب مرداد ۱۳۷۹ (اوت ۲۰۰۰) که تحت نام "سازمان زحمتکشان" صورت گرفت، انشعابی دست راستی و ارتجاعی بود. در این باره جریان ما به تفصیل و مستدل صحبت کرده و در سخنرانی منصور حکمت در انجمن مارکس و در مقالات متعدد نشریات حزب به شکل جامعی ارزیابی ما را از ماهیت این انشعاب و روندهای مربوط به آن بیان شده است. قطعنامه اخیر چکیده سیاست ماست که توجه خوانندگان را به مطالعه آن جلب میکنم. آنچه در اینجا مورد نظر من است، تکرار اینها نیست، بلکه اشاره‌ای به نحوه برخورد کومه له به این باند است.

در ابتدای اعلام انشعاب این جماعت، رهبری کومه له به جای اینکه ترک یک عده ناسیونالیست توطئه‌گر مخالف خط مشی سیاسی و سازمانی را به فال نیک بگیرد، پانیک کرد و دستپاچه شد. به جای سازمان دادن یک کمپین حق به جانب سیاسی در جهت تصفیه حساب سیاسی با آثار و عوارض آنها، طبق معمول کمپین "دیپلماتیک" و "هیتهای میانجی" و دخالت "نیروی سوم" بکار افتاد. جالب است عبدالله مهندي بسیار حق به جانب در مصاحبه با یک رادیوی کردی در سوند اعلام کرد، آنها نبودند که خواستار میانجی‌گری شده‌اند، بلکه شخص ابراهیم علیزاده از "مام جلال" خواست که به عنوان طرف سوم دخالت کند. ریشه‌های مشترک در جنبش ملی، بی‌خطی سیاسی و سردرگمی، حساسگریهای خرد تشکیلاتی، نرنجاندن این محفل و

آن محفل ناسیونالیستی و بویژه اگر سابقا "کومه له" هم بوده باشند، مبنای "تلاش برای آشتی و تفاهم" با یک اقلیت ضد کمونیست و توطئه‌گری بود که به اقرار خودشان در حسرت دیالوگ با جمهوری اسلامی و خاتمی و با پرونده جالب "جعبه سیاه" میخواستند دو دستی کومه له را در بارگاه مام جلال و ناسیونالیسم کرد قربانی کنند. چه عجیب است رهبری سیاسی سازمانی که مخالفان خط مشی سیاسی آن با پای خود بخواهند بروند، اما بادست به دامان این و آن شدن بخواهد آنها را در صف خود نگاهدارد. در عالم واقع و روزانه در کشورهای مختلف ما شاهدیم زمانی که مخالفان سیاسی خط مشی یک دولت و یا یک حزب سیاسی کنار میکشند و یا حتی انشعاب میکنند، همگان آن را به عنوان پیروزی رهبری سیاسی در قدرت مینگرند که بدون مزاحمت پروژه‌های سیاسی را پیش ببرد. در اینمورد رهبری کومه له تنها رهبری در دنیا است که در ماجرای این انشعاب چنین نکرد. دلیل آن واضح است و اصلا از طبع "دمکرات" آنها ناشی نمیشود، بلکه اختلافات خود را فرعی‌تر و فصل مشترک جنبشی قویتری را با انشعابیون حس میکردند و در عین حال سیاست قدیمی "حفظ تشکیلات به هر قیمت" و محاسبات خرد و ریز سیاسی و دیپلماتیک افق سیاسی آن را تار کرده بود. به نظرم اینجا هم فرصت تاریخی و بسیار مهمی پیش آمد که رهبری کنونی کومه له فصل مشترکهای سیاسی با این دارودسته و ناسیونالیسم کرد را بگسلد، برای یک بار هم شده با اتکا به سیاست و افق کمونیستی با ناسیونالیسم، با "فضای نفرت دست ساز مهندي - ایلخانی و همفکران آنها" از کمونیسم کارگری، با تجدید نظرها و اثرات سیاسی مهندي در کومه له، با عناصر و بازماندگان پیرو خط مهندي در رهبری و در صفوف تشکیلات خود تصفیه حساب قطعی بکند. برای یکبار هم شده برای نجات قطعی کومه له از بحران ادواری و سردرگمی سیاسی و انشعابات بعدی، ملاحظه‌کاری و دست به عصا راه رفتن را کنار بگذارد و "کومه له کمونیست"، کومه له متصل به کنگره‌های ۵ و ۶ را احیا کند. این رهبری جسارت اینکار را نداشت و ندارد.

به جرات ادعا میکنم که اگر دخالت آگاهانه و دقیق کمونیسم کارگری در این ماجرا نبود، رهبری کنونی کومه له در همان مرحله اول بازی را به حریف متعرض و ماجراجو و توطئه‌گر تماما باخته بود. چه خوششان بیاید یا نه، چه به روی خود بیابوند یا نه، دخالت

ما عامل اصلی ناکامی پروژه مهندي - ایلخانی در باجگیری از کومه له بود و اعتماد بنفس بعدی رهبری کومه له را برای ایستادگی در مقابل زورگوییهای سیاسی و تشکیلاتی آنها ایجاد کرد. ناظران منصف و حتی کسانی چون عبدالله مهندي و عمر ایلخانی زاده هم این واقعیت را تایید میکنند به همین دلیل هم دل خونی از ما دارند. و البته در جلسه "مشهور" کلن ابراهیم علیزاده در جواب مباحث و سئوالات رفقای ما گفت "حزب کمونیست کارگری تنها جریانی بود که موضع اصولی در این ماجرا انتخاب کرد، هر چند تندروی هم کردید". اما جالب اینست وقتی کار به اعلام موضع علنی میکشد سازمان تحت رهبری ابراهیم علیزاده همان گارد فضای خصمانه دست پخت مهندي - ایلخانی در برخورد به کمونیسم کارگری را از خود نشان میدهد. طی دو سال گذشته باند انشعابی از کومه له، با اعتماد بنفس ناشی از حمایت "مام جلال" و ضعف رقیبشان، به طور سیستماتیک کومه له را تحت فشار سیاسی و عملی قرار داده‌اند. علاوه بر تلاش برای غصب نام و سابقه کومه له، ماجراجوییهای متعددی را علیه مقرات و اردوگاههای آن سازمان داده‌اند. رسماً به خاطر اموال و دارایی کومه له را تهدید میکنند. آنها را از ذره‌ای نزدیکی به کمونیسم کارگری ترسانده‌اند، همفکرانشان در درون کومه له دارند نیرو جمع میکنند و خود را آرایش میدهند و از یک کلام دارند زیر پایشان را خالی میکنند. در مقابل رهبری کومه له مثل همیشه خود را به خواب زده و به این دل خوش کرده است، که "مواضع سیاسی و اثباتی" آنها روشن است و در کشمکشهایی که به زعمشان "هیچ ربطی به مبارزه سیاسی در زمین واقعی و کشمکشهای طبقات اجتماعی در جامعه ندارد" شرکت نمیکند و تازه طبق اطلاعیه اخیر از این ناراحت است که ما این "گروه اپوزیسیون" را فاشیست، باند سیاهی، لمپن و چاقوکش نامیده‌ایم!

سؤال اینست طی چه پروسه‌ای تا

حد یک گروه "اپوزیسیون" ارتقا پیدا کردند؟ به باندی که مبنای حقانیتش را از خون "شهیدان" و "شهید خوری" میگیرد، آشکارا قویپرستی و شکاف قومی را تبلیغ میکند، فراخوان به تفرقه قومی در میان محصلین کرد زبان و غیر کرد زبان میدهد، به بهانه تعیین مرز و سرزمین "کردستان فدرال" شان از هم اکنون نسخه پاکسازی قومی در کرمانشاه و ایلام و نقده و ارومیه می‌پسند، و اتفاقاً این مورد با نقد خود شما روبرو شده است، با طرح ارتجاعی فدرالیسم نسخه به جان هم انداختن مردم در سراسر ایران را می‌پسند، چرا نمیشود فاشیست و باند سیاهی گفت؟ چرا موارد مشابه را در یوگوسلاوی و کوسوو، بوسنی، افغانستان و می‌شود فاشیست گفت، اما در کردستان نه؟ چون به قبیای جنبش ملی و ناسیونالیسم کرد برمیخورد؟ چون روزی روزگاری با هم در کومه له بوده‌اند؟! چکار میشود کرد اختیار دست خودشان بود و بسیار متاسفم این دگرذیسی ارتجاعی را از سر گذارندند. به دارودسته‌ای که به اقرار رسمی و نیمه رسمی خودتان در درون سازمانتان انواع توطئه‌گری را تدارک دیدند، از این و آن پول گرفتند، به نحو غیرمشرع باند خود را از درون سرسازمان دادند، برای به دست گرفتن قدرت کانالهای مشروع سیاسی و سازمانی را دور زدند، کنگره‌تان را به گروگان گرفتند، به سبک عشایر دهها سال قبل و "احمد توفیق" حزب دمکرات خواستار نصف کمیته مرکزی شدند، با زور و قلدری و تهدید خواستار اموال و دارایی سازمانتان هستند، تاکنون چند بار به ماجراجویی نظامی علیه اردوگاه‌هایتان دست زده‌اند، چرا نباید به عنوان باند لمپن و چاقوکش از آنها نام برد؟ مگر کاراکتر لمپن و چاقوکش چه جوړیست که شامل حال این باند نمیشود؟ آیا استدلال اینست چون در میان آنها انسانهای زحمتکش و "رفقای پیشمرگ و قدیمی" حضور دارند؟ چون در ذهن شما کومه له آنچنان "معبد مقدسی" است که از دامان آن محال است فاشیست و جوجه فاشیست و لمپن و چاقو کش سر برآورد؟ اگر اینطور است و این اتفاق افتاده باز متاسفم. اما من معتقدم با نوازش یک گرایش ناسالم نمیتوان تزلزلزی در میان "آدمهای" احتمالاً شرافتمند صفوف آن بوجود آورد، برعکس باید ماهیت سیاه و رهبری و پلاتفرمشان را گفت، تا اگر کس و یا کسانی چه در مرکزیتشان و چه در صفوفشان خود را شرافتمند، می‌بینند، از این منجلا ب خود را نجات دهند و بازبچه دست ماجراجوییهای عمر

ایلخانی زاده و جاهطلبیهای عبدالله مهندي نشوند؟ و تازه مگر در صف حزب دمکرات انسان "زحمتکش و پیشمرگ" کم بود که بنا به سیاستهای حزب دمکرات علیه منافع مردم و علیه خود کومه له اقدام کردند؟ رهبری کومه له میدانند اینها چکاره‌اند و چکار کرده‌اند و چه ظرفیتهای باند سیاهی دارند. میدانند اینها اگر روزی روزگاری تنها بتوانند شهرک "رط" را در اختیار بگیرند، مردم آزادخواهان و مدنی در همان جا را با چه عاقبتی روبرو خواهند کرد. اینها را میدانند و تازه همانطور که قبلاً در مطلب دیگری گفتم به حافظ اسرار همه توطئه‌گرها و حرکات سیاه آنها تبدیل شده و با اینکار خود به منافع مردم پشت کرده‌اند. رهبری کومه له اینها را میبینند، اما اساساً به دو دلیل عاجز از درک ماهیت سیاه این باند است. اولاً از آنجا که این جریان را در چارچوب جنبش ملی تعریف میکند و از آنجا که خود فصل مشترکهای قوی با جنبش ملی دارد، عمق سیاست و کارکرد سیاه را آنها را درک نمیکند، تفاوت‌های عمیقی با آنها احساس نمیکند و متوجه ابعاد ضدیت این باند با سازمان مربوطه خودش هم نیست و دوماً فاشیست و باندسیاهی و لمپن نامیدن آنها همفکران و هم‌خط‌های سیاسی مهندي - ایلخانی را در کومه له فعلی برآشفته میکند و نگران از دست دادن نیرو خواهند بود. دلیل عصبانیت کومه له از ما حتی آنجا که دخالت ما به نفع خود آنها هم بوده است اساساً به همین دوعلت برمیگردد. سرنوشت کومه له چه میشود؟ یک جمع بندی انشعاب دست راستی دو سال قبل فرصت تاریخی ایجاد کرد تا رهبری کومه له با اتکا به سیاستی چپ و شفاف به بحران و سردرگمی چند ساله این سازمان پایان دهد. رهبری حزب ما در انجمن مارکس لندن به روشنی راه برون رفت کومه له از این وضعیت و "احیای کومه له کمونیست" را دست نشان کرد. سیاست و پراتیک دو ساله اخیر نشان داد، رهبری کومه له فعلی جسارت چنین اقدام مهمی را ندارد. در نشست اخیر شورای کادرهای تشکیلات کردستان جمع بندی خود را از موقعیت فعلی سازمان کومه له و آینده آن گفتم که در اینجا به اختصار به آن اشاره میکنم: به نظر من کومه له کامکان در بحران و تناقض و آینده‌ای پر از ابهام بسر میرسد. در یک جمله در میان قطب چپ و راست جامعه در نوسان است. جریانی بی‌خط و سردرگم است که ادعای کمونیسم



کومه له و...

دارد، اما اساساً فعالیت سیاسی و عملیش در بستر جنبش ملی کرد متمرکز است پراتیک و دلمشغولیه و نشست و برخاست و دیپلوماسی و تنظیم روابط روزانه‌اش با جریان‌های ملی و ناسیونالیست است. بی‌اقتی و سردرگمی آن از آنجا ناشی می‌شود، که نه کمونیسم‌اش، منشا کار و پراتیکی است که عنصر و جریان چپ را قانع کند و نه ناسیونالیسم‌اش، برای هیچ ناسیونالیست صاحب امری جذابیت دارد. حالت برزخ و سردرگمی آن و رها شدن و موج زدن در میان جنبشهای مختلف واقعیت انکارناپذیر نیست که همه از چپ و راست، شاهد آنند و فکر میکنم اکنون رهبری خود آن سازمان هم متوجه آنست، اما رهبری کومه له از این نوع سیاست کردن "فضیلتی" ساخته و آن را نشانه "درایت سیاسی" میداند، که گویا یا اتکا به آن در اوضاع "پسچیده" منطقه "گلیم" خود را از آب بیرون کشیده" و "اردوگاههای" مرزی را حفظ کرده است و در "انتظار" تحولات نشستند. طبعاً برای توجیه صفوف خود این نوع سیاست کردن را پرداختن به مشغله‌ها و مواضع "مهم و اثباتی" قلمداد میکنند. وقتی که بی خطی سیاسی آنها را گوشزد میکنی، برآفته میشوند و اعلام میکنند که "مواضعشان" در همه زمینها روشن است. و تازه این نکته بدیهی را از یاد میبرند که صرف "اعلام مواضع" زمانیکه نیرویی قصد پراتیک سیاسی و اجتماعی حول آن را نداشته باشد، "مواضع" روی طاقچه و در آرشيو و بایگانی" میماند. این جمله مشهور که احزاب را صرفاً نه از روی ادعای آنها، بلکه بر مبنای عملکرد آنها هم باید سنجید، صد چندان در مورد کومه له صدق میکند. به عنوان سازمانی که مستقیماً در جامعه کردستان فعالیت میکند بیاید منصفانه در یک سری مسائل گرهی این جامعه مواضع و پراتیک کومه له را در ده سال گذشته بسنجیم. رهبری فعلی کومه له در ده سال قبل عروج ناسیونالیسم کرد، در منطقه را از برکت "نظم نوین جهانی" تأیید کرد. حاکمیت اتحادیه میهنی و پارتی را بر کردستان تحت نام "حکومت نوپا" تأیید کرد، سیاستهای مصیبت بار آنها را در قبال مردم یا بطور ضمنی

تأیید و در بهترین حالت سکوت کرده است. در قبال بلاتکلیفی جامعه کردستان عراق، در قبال کشتار و ترور زنان، در قبال حضور نظامی و تروریستی جمهوری اسلامی و ترکیه در کردستان عراق و همدستی اتحادیه میهنی و پارتی و دیگر احزاب ناسیونالیست، در قبال فعالیت گروههای تروریستی اسلامی، و صادر کردن فتوای قتل مخالفان سیاسی و روشنفکران و نویسندگان و ریویار احمد دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق، در قبال اعمال فشار و سرکوب علیه جنبش شورایی سال ۹۱ و جنبش بیکاران و تشکلهای کارگری و توده‌های رادیکال و اعمال فشار علیه گروههای کمونیستی و حزب کمونیست کارگری عراق، نه تنها سکوت کرده، بلکه حداقل با یکی از مسببین اصلی این وضعیت یعنی اتحادیه میهنی رابطه محکم دوستی و مناسبات گرم دارند. همان اتحادیه میهنی که ۶ پیشمرگ خودشان را مدت‌ها به خاطر خوش خدمتی به جمهوری اسلامی زندانی کرد و معمار اصلی انشعاب مهتدی - ایلخانی بود. بطور عینی و صرفنظر از اینکه "مواضع اثباتیشان" چه باشد، بر اساس این فاکتورها بسیاری دلایل دیگر یک ناظر با انصاف در صف بندی سیاسی منطقه کومه له را در کنار اتحادیه میهنی و این احزاب و به عنوان یک نیروی درون جنبش ملی ارزیابی میکند. معمولاً رهبری کومه له این وضعیت را با "تنظیم مناسبات" با احزاب توجیه میکند، اما آنچه ما مشاهده می‌کنیم با دلایل کافی به آن پرداختیم، دیگر تنظیم مناسبات نیست، بلکه تنظیم انتخاب سیاسی است. کومه له‌ای که میتواند با اتحادیه میهنی با این سابقه جالب روابط "دوستانه گرم" داشته باشد، اما با قطب چپ و رادیکال آن جامعه، با کمونیسم کارگری در عراق و حزب کمونیست کارگری عراق نه تنها "مناسباتی" نداشته باشد، در جبهه مخالف آن باشد، به مذاقشان خوش بیاید یا نه، انتخاب سیاسی‌شان را کرده‌اند و جبهه ملی و ناسیونالیستی را بر جبهه چپ و رادیکال آن جامعه ترجیح داده‌اند.

در صحنه سیاسی کردستان ایران هم وضعیت به همین شکل است. در پرتو موقعیت عمومی جنبش ملی کرد و چرخیدن کومه له به طرف ناسیونالیسم، کومه له به نحو غیر اصولی و غیر موجهی به طرف حزب دمکرات در کردستان ایران چرخیده است. کومه له جدید، نه تنها سیاست انتقادی و افشاکاری

علیه تحرک ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات را اساساً به کناری گذاشته، بلکه تحت نام "تنظیم مناسبات" در اولین بیانیه مشترک و رسمی حزب دمکرات را "انقلابی" نامید و آن را به عنوان نیروی در درون جنبش "انقلابی" کردستان معرفی کرد. (همانموقع در نقد آن مطلبی نوشتم) کومه له در پای میز مذاکره آوانسهای به حزب دمکرات داده است، که طی ۴-۵ سال حزب دمکرات با جنگ و زور نتوانست بر کومه له تحمیل کند و کمونیستهای بسیاری به خاطر قبول نکردن همین شرط از حزب دمکرات جان خود را فدا کردند. در دوره اخیر و در رقابت با "سازمان زحمتکشان" مسابقه به دست آوردن دل و تحجیب حزب دمکرات را گذاشته‌اند و کومه له موازین و نرمهای گذشته رادیکال را کنار گذاشته است. و تنها به عنوان یک نمونه شاخص، هیئت دفتر سیاسی حزب دمکرات به دعوت رسمی دبیر اول کومه له (ابراهیم عزیزاده) در روز کومه له که دورانی مظهر صف متفاوت و جنبش متفاوت از ناسیونالیسم و حزب دمکرات بود، پیام "دوستانه گرم" میخواند. برای بسیاری از کمونیستها و از جمله من که در دوران کومه له کمونیست بارها سخنران روز کومه له بودم، چه ناخوشایند بود که مطلع شوم، این یک روز را هم به بهانه "تنظیم مناسبات" به محل "دیپلوماسی تملق" احزاب ملی با همدیگر تبدیل کردند. ببینید سال ۳۶۵ روز است، میتوانستید ۳۶۴ روز آن را با حزب دمکرات تمام وقت مناسبات تنظیم کنید، اما اگر تعهدی در قبال گذشته کمونیستی کومه له داشتید، این یک روز را میتوانستید از این "بازی" معاف کنید. روز کومه له را به یک روز "ملی و همگانی" تغییر ندهید، ۲۶ ریهندان (بهمن) را کنار دست ۲ ریهندان (بهمن) نمیگذاشتید. طبعاً کاملاً برایم قابل درک است وقتی که اساساً هویت سیاسی کومه له تغییر کرده است، طبیعی است روز کومه له هم سرنوشت بهتری نخواهد داشت. در اینجا هم انتخاب سیاسی‌شان را کرده‌اند. کومه له فعلی و رهبری آن میتواند رابطه نرمال و عادی و دوستانه با حزب دمکرات برقرار کند که سالها جنگی را به کومه له تحمیل کرد، صدها پیشمرگ و عضو و هوادار کومه له به دست آنها کشته شد، چه مشکلات و محدودیتها سد راه فعالیت کومه له ایجاد نکرد. اما دوری از کمونیستها و کمونیسم کارگری که سالها در صف یک حزب با هم

بوده‌اند، توجیه شود، و به این هم محدود نماند، بلکه خصومت نسبت به حزب کمونیست کارگری در صفوف آن ادامه پیدا کند و کادر و عضو آن، آنجا هم که دارد به باند انشعابی جواب میدهد، با احترام از "کاک عبدالله و کاک عمر" نام میبرد و با بیشرمی همانند مهتدی و ایلخانی از جدایی سیاسی کمونیسم کارگری به عنوان "خیانت" نام میبرد، و با افتخار در سایتهای مربوطه‌شان منتشر میکنند. و کسی در رهبری این جریان جسارت این را ندارد، علیه فضای نفرت دست پخت مهتدی ایلخانی علیه کمونیسم کارگری کلامی بر زبان آورد.

در سطح سراسری ایران هم آنجا که به نام "حزب کمونیست ایران" ظاهر میشوند، وضعیت بهتری ندارند. آنچه را به نام حزب کمونیست انجام میدهند، درست نقطه مقابل پایه‌ها و سیاستهایست که حزب کمونیست در ۱۳۶۲ بر اساس آن پایه‌گذاری شد. حزب کمونیست ایران در آن دوران سمبل یک صف منسجم مارکسیستی در نقد و تمایز چپ خلقی و سنتی و اردوگاهی و بورژوازی جامعه ایران بود، امروز زیر عنوان همان حزب، دنبال بازی ائتلاف با انواع و اقسام گروههای حاشیهای و بی‌تأثیر در صحنه‌های سیاسی واقعی جامعه‌اند، و تنها جریانی که دارند با آن مرزبندی میکنند، کمونیسم کارگری، یعنی جریانی که دورانی رهبری حزبشان را به عهده داشت و رهبریش بنیانگذار اصلی حزب کمونیست ایران بود. به همین دلیل ساده، نه جریاناتی که دارند با آنها ائتلاف میکنند و نه هیچ انسان جدی و نه دوستداران واقعی خط مارکسیستی و مارکسیسم انقلابی، آنها را ادامه حزب کمونیست ایران نمیدانند. واقعیت اینست با جدایی کمونیسم کارگری، حزب کمونیست ایران نتوانست خود را حفظ کند، نتوانست خط مشی سیاسی و انقلابی خود را ادامه دهد. بر خلاف ناسیونالیستها و باند انشعابی، من پایان عمر سیاسی آن حزب را از اینکه "فقط کردها و کومه له‌ها" در آن متشکلند" و در "چاه بهار" و "اصفهان" حوزه ندارند و "پیوند" برقرار نکرده‌اند، نتیجه نمی‌گیرم، بلکه از آنجا که پدیده فعلی شباهتی به سیمای سیاسی و جافتاده حزب کمونیست ایران ندارد، استنتاج میکنم. در سالهای اول بعد از جدایی عبدالله مهتدی برای "تجدید سیمای سیاسی حزب کمونیست" با تأیید رهبری کنونی این حزب تلاش کرد. "افق سوسیالیسمها" منتشر کرد، در مقابل یکسری سیاستهای

مارکسیستی و جافتاده وقت، تفسیرها و تعبیرهای غیر مارکسیستی و سطحی خود را جانشین کرد. رهبری کنونی این حزب بدون ارائه تقابل و نقدی بر تجدید نظرهای مهتدی، بی‌سر و صدا خط مشی آن دوران را ادامه میدهد. در نتیجه سیمای پراتیک حزب کنونی ربطی به حزب دوران نشریات "بسوی سوسیالیسم" و "کمونیست" و رهبری مارکسیستی و مرتبطه با کنگره موسس و کنگره‌های دوم و سوم آن ندارد، همین واقعیت نشان میدهد، این پدیده به لحاظ سیاسی دیگر حزب کمونیست ایران نیست. خود مشغولی به آن با هر نیتی هر چند شریف و حتی چپ چیزی جز یک خود فریبی بیش نیست. مضافاً اینکه این حزب در سطح سراسری ایران منشا اقدام و کمپین سیاسی و اجتماعی معینی نیست و این واقعیت را به وضوح می‌بینند و هر کدام با نقطه عزیمت و هدف سیاسی خود، به درست کومه له را زیر فشار گرفته‌اند. این موقعیت فرمال "حزب کمونیست" خود بحران و کشمکش و شکافهای درونی کومه له را تشدید کرده است. برای بخشی از رهبری کومه له که بر حفظ این ساختار سازمانی اصرار دارد، شاید این قالب فرمال به عنوان عامل مهمی در بیان تفاوت سیاسی آنها با "سازمان زحمتکشان" و به عنوان سنگر دفاعی در مقابل "ناسیونالیسم" موضوعیت داشته باشد. اما اگر کسی در کومه له دنبال ترسیم تفاوتها و فدرالیستها و قومپرستهای "سازمان زحمتکشان" و تقابل با ناسیونالیسم بود، میبایست بسیار قبل تر با جسارت واقعی و می‌دید، جمع بندی مثبت خود را از پایان عمر سیاسی "حزب کمونیست ایران" بیان میکرد و با جسارت پرچم یک "کومه له کمونیست" را برمی‌افراشت و به این صورت یک مبارزه واقعی و عمیق را با دارودسته مرتجع و قوم پرستی که نام کومه له را ربه و همچنین صف مبارزه کمونیستی علیه ناسیونالیسم را سازمان میداد. چنین پیاداست که دیگر این فرصت هم از دست رفته است. چون کمونیسم گریزی و چپ گریزی رهبری کومه له شانس چنین راهحلی را کور کرده



مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

*** سخنرانی مظفر محمدی

مهمی از این رهبری حزب در محل را بخصوص به لحاظ جا پا و حضور ما در شهرها و باید بتواند خط و بینش ما حاکم بر اعتراضات و جنبشها را تامین کند) در حال حاضر در هر دو بعد رهبری سیاسی و فکری و رهبری آکسیونی کمبودها و خلا جدی وجود دارد.

چند مثال میزنم:

- در عرصه زنان، بیانیه حقوق زن را نوشتیم، باید در عمل هم صاحبش باشیم. زنان در مدارس، خانواده و در شهرها و در خیابان زیر فشارهای کشنده و همزمان سرمایه داری، مذهب و مردسالاری پشت راست کرده اند. ما باید سخنگوی آنها در ابعاد فکری و سیاسی و بنیانگذار تشکلهای مستقل زنان باشیم.

پاسخ به فمینیسم فقط رد کردن و یا تحقیر آن نیست. طیفی از زنان روشنفکر از تهران تا سنندج مدعی رهبری جنبش فمینیستی اند. اینها کارهای کارشناسانه و تخصصی در مورد خشونت علیه زنان در جامعه انجام میدهند. اما مشکلشان این است که به لحاظ اجتماعی الیت هستند و به لحاظ سیاسی ۲ خردادی. کاری به پایین ندارند و قاطعی نمیشوند. اینها نه میخواهند مبارزات زنان را سازماندهی کنند و نه ابزار و نهاد برایش درست میکنند. اینها در مقابل حجاب وجداسازیها و تحقیر روزمره زن و شلاق زدن و سنگسار حرفی ندارند. اینها در میان زنان ایران محبوب نیستند. زنان کمونیست و برابری طلب چه در حزب و چه بیرون از ما نقش مهمی مانند دوره روزالوکزامبورگ را در این دوره بر عهده دارند به

شرطیکه در دسترس باشند و روی جنبش زنان در ایران تمرکز دایمی کرده و سخنگوی آن بشوند. زنان کمونیست و برابری طلب زیادی در شهرهای ایران و کردستان هستند که اجتماعی اند و محبوبیت دارند اما از آن پشتوانه و دسترسی گروه اول زنان روشنفکر لیبرال به اطلاعات و مدیای جهانی و امکانات مالی و سفرها و مخارج انتشارات و ... برخوردار نیستند. اما این زنان بسیار موثرند و میروند صاحب عرصههایی بشوند. جنبش جوانان هم همینطور. طبرزدی و یکعده دیگر مدعی مرکزیت جنبش جوانان و دانشگاهیانند. در کردستان فضای ناسیونالیستی جوانان را متفرد و آلوده میکند و تحت تاثیر قرار میدهد. در حالیکه شکی نیست که جوانان نیروی قدرتمند انقلاب آتی ایران و سکولاریسم و مدرنیسم جامعه هستند. جوانان نیروی کمونیسم کارگریند.

- در عرصه روشنفکری و فرهنگ و هنر و غیره، پاسداران سابق رژیم تنورسین اصلاحات سیاسی و فرهنگی شدهاند. جلایی زاده منتقد ناسیونالیسم کرد شده و به قول خودش جنبش کردی پس از انقلاب بنویسد. بحث این نیست ما جنبش فرهنگی راه میاندازیم. یا ناسیونالیسم را کم نقد سیاسی کردیم ناسیونالیسم جنبشی اجتماعی است و تبیین خود را از زندگی، انسان، از زن و جوان و فرهنگ و حقوق انسان و زبان و موسیقی و رقص و کلا جامعه و جهان دارد. آنها مردم را به همژار و مولوی و از این قبیل رجوع میدهند. آنها فرهنگ ناسیونالیستی شان را به عنوان فرهنگ شادی و حتی اعتراض

مورد استفاده قرار میدهند مردم در جریان جدال دایمی فرهنگ ناسیونالیستی و پیشرو در ابعاد فلسفی، فکری و فرهنگی به خود آگاهی و مخالفت با ناسیونالیسم میرسند. تقابل دایمی این دو فرهنگ این آگاهی را بالا میبرد. ناسیونالیسم زدایی با اینجور دخالتهای اجتماعی هم معنی دارد. این عرصه مهمی است و باید مبانی فکری و فلسفی و اجتماعی ناسیونالیسم کرد بطور جدی افشا گردد.

- در عرصه کارگری، مساله خبازان و یا مراسمهای اول مه حضور ما را در این عرصه نشان میدهد. اما ما به دسترسی بیشتر به رهبران و فعالین این عرصه نیاز داریم. فوکوس و تمرکز بیشتری روی بخشهای پیشرو و معینی از کارگران لازم است که باید مورد خطاب ما قرار گیرند. مساله دیگر این است که جنبش کارگری در کردستان جنب و جوش و تحرکی که در بخشهای دیگر کارگری در ایران هست را ندارد. جنبش کارگری در کردستان حول اول مه ما چرخیده و این راه ابراز وجود کارگر شده که به خیابان بیاید. این سنت مال کمونیستها و چپها است در جنبش کارگری در کردستان و در دوره اخیر ما در این حرکت کارگری برجسته تر شدیم. اما اول مه اول و آخر مبارزه و اعتراض کارگری در هر سال نیست و نباید باشد. خبازان پا به میدان گذاشتند شاید این تکانی به جنبش کارگری بدهد. ما میتوانیم صاحب یک جنبش سندیکایی به رهبری کارگران رادیکال و هشیار بشویم. این جنبش و سنت و میدان را نباید به ضدشورایی ها بسپاریم. از دهه ۴۰ و ۵۰ به بعد بخشهای مختلف

کارگری مانند خبازان، خیاطان، کارگران خوراکیزیها، بیکاران سنندج، کامیاران و پیرانشهر سندیگا داشتند و سر بیمه و خواستهای رفاهی مبارزه کرده و رسیدگی به شکایات کارگران و اول مه ها و حتی کلاسهای آموزش کارگری داشته اند. و هنوز هم میبینیم که سندیکای خبازان فعال است و تقریبا الگو و مرکزی برای مبارزات کارگری شده است. اگر رهبری این جنبش دست کارگران کمونیست و رادیکال بیفتد تحول بزرگی در جنبش کارگری در کردستان بوجود میآید.

اگر بخوام خلاصه کنم این قسمت را:

- ما باید رهبری فکری و سیاسی جامعه را تامین کنیم. مردم بتوانند بین راههای مختلف انتخاب سیاسیشان را بکنند و ما را انتخاب کنند. هیچ سازی را قبول نکنند، مثل ۲ خرداد، رفتارندوم و ... بینش ما بر اعتراضات و جنبش ها حاکم گردد. مردم به کلیت رژیم استبدادی و به ارتجاع و استثمار و نابرابری نه بگویند.

- ما باید رهبری مبارزات مردم را فقط در حرف نه در عمل هم بر عهده بگیریم. حزب رهبر مبارزات مردم. بخش علنی - اجتماعی حزب در محل با ساختارها و نهادها و شخصیتها و جنبش های معین.

اگر این کار کند پیش برود، جریانات راست چه آنها که خواهان تغییراتی در رژیم اند و چه سرنگونی طلبان و دمکراسی خواهان که در دسترس اند با صدها ابزار و شبکه و نهاد و مدیای وسیع و ... تاثیر مخرب و بازدارنده خود را بر جنبشهای اجتماعی خواهند گذاشت

و پروسه سرنگونی رژیم مستلزم انرژی بیشتر و سختتر خواهد شد. در کردستان مشخصا حزب دمکرات علاوه بر اینک همواره بخش عقبمانده جامعه را با خود دارد، اما هنوز از سنتهای میخورد و این سنتها برای همیشه قابل دفاع نیستند و جا عوض میکنند.

از قدیمتر و حالا هم نیروی جوان و پیشروان جامعه در ابعاد وسیعی دور سنتهای ناسیونالیستی حدکا جمع نشده اند. جدال اصلی ما در کردستان با ناسیونالیسم کرد و حزیش حزب دمکرات است. هر مقدار پیشروی در این عرصه تکانی به جامعه میدهد و ما دست بالا پیدا میکنیم. و این وقتی است که مردم بگویند کمدایه تی و خودمختاری مساله ما نیست، و خودمختاری بین زندگی، و بنایش انسان باشد... آزادی، برابری و کمونیسم محبوب تراز خودمختاری و کردایتی و فرهنگ مذهبی و مردسالار بشود.

و بالاخره همه میدانیم که این جنبش یک تکانی میخواهد و یک راهی. و نیروی محرکاش کمونیسم کارگری و حزیش است و الا تمام تلاشها در میان اپوزیسیون رنگارنگ رژیم در داخل و خارج و تلاش کشورهای غربی و غیره این است که این رژیم را با تغییراتی در آن حفظ کنند.

از سایت روزنه دیدن کنید!
www.rowzane.com
مطالب، اطلاعیه ها و نظراتتان را برای روزنه بفرستید.
rowzane@yahoo.com

نیست. کومله کنونی نه موقعیت محکمی در قطب راست و نه در چپ ندارد. این مبنای تناقض و سردرگمی و بحران و مشکلات ادامه دار این سازمان است. رهبری کومله در تنها در تعمیق بحران ایندوره کومله، بلکه با فاصله گرفتن از کنگره ششم کومله و با مخالفت با کمونیسم کارگری و با بی خطی و سیاست چپ گریزی یکده اخیر و با ایستادن در کمپ راست ناسیونالیست، مسبب سرنوشتی است که در این یکدهه اخیر و اکنون کومله به آن دچار آمده است. تداوم این خط مشی بیش از پیش کومله را به نیرویی حاشیهای در قطب راست جامعه تبدیل میکند.



* این مطلب خود بخشی از یک مطلب مفصلتر است که به زودی منتشر میشود.

نمیشود موجودیت سیاسی خاصی را حفظ کرد. کومله مورد سؤال است چه دوست داشته باشند و چه نداشته باشند. جواب این سوالات را باید داشت." به نظر من و همچنانکه در این مطلب نشان دادم، پراتیک یک سال گذشته رهبری کومله نشان میدهد، صرفنظر از مسکوت گذاشتن بعضی از سوالات و مسائل گرهی از این دست، در موارد متعددی جوابی راست به مسائل پیشاروی خود و به سوالات بالا داده و دنبال دست و پا کردن موقعیت مناسبتر در قطب راست و ناسیونالیست بوده است. اما نزد احزاب اصلی راست و ناسیونالیسم کرد، این درجه از چرخش به راست از سازمانی که سابقه چپ دارد و به زعم آنها کماکان "چپ" است، قابل قبول

جامعه از چپ تا راست. با جا خالی دادن نظری نمیتوان سر را زیر برف کرد و خود را به کوچه علی چپ زد و از نظر سیاسی جان بدر برد. سؤال اینست که کومله چکار میخواهد بکند؟ چه بر سر آن خواهد آمد؟ چگونه میتواند خود را سرپا نگاه دارد؟ تفاوتش با حزب کمونیست کارگری چیست؟..... بحث بر سر اینست که کومله چه آرمان و افقی را میخواهد نمایندگی کند؟ تئوریش برای توضیح جهان پیرامونش چیست؟ کمونیسم و جامعه سوسیالیستی را چه میداند؟ فکر میکند چگونه باید این هدف را متحقق کند؟ رابطه اش با نیروهای سیاسی ایران کدامست؟ چه کسی را به خود نزدیک و چه کسی را به خود دور می بیند؟ در مقابل عربده کشی دارودسته لپین

◀ کومه له و...

است. خلاصه کنم: بعد از گذشت دوسال از انشعاب "سازمان زحمتکشان" که ظاهرا پایانی بر بحران و کشمکش درونی این سازمان تصویر میشد، بی خطی و سردرگمی و دسته بندیهای درونی این سازمان ادامه دارد. بار دیگر سرنوشت و آینده کومله مورد سؤال است. این وضعیت قبل از هر چیز نشانه عجز و ناتوانی رهبری سیاسی کومله است. درست یکسال قبل کورش مدرسی در مقاله ای بتاريخ ۲۵ ماه مه، در انترناسیونال هفتگی شماره ۵۵ چنین نوشت. "مستقل از اینکه رهبری کومله چقدر از موقعیت کنونی خشنود و یا ناخشنود باشد، سرنوشت تشکیلاتشان مورد سؤال است. نه از جانب ما، از جانب کل